

پروفسور راجر تریگ، فیلسوف دین انگلیسی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

مهم‌ترین انگیزه‌ام برای فلسفه‌ورزی، آشکار ساختن اشتباه پوزیتویست‌ها بود



محمدهسید عبدالهی

دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق

راجر تریگ، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه وارویک است و در دانشگاه‌های مختلف دنیا به تدریس و آموزش دانشجویان پرداخته است. وی موسس انجمن بریتانیایی فلسفه دین است و ریاست انجمن اروپایی فلسفه دین را در سال‌های (۲۰۱۰-۲۰۰۸) به‌عهده داشته است. تریگ، همچنین اولین رئیس انجمن فلسفی بریتانیا در سال‌های (۲۰۰۴-۲۰۰۳) بوده‌است. کتاب‌های «عقلانیت و دین»، «فهم علم اجتماعی»، «دیدگاه‌هایی در باب سرشت آدمی» و همچنین مقالات بسیاری از او به زبان فارسی ترجمه شده است. از کتاب‌های مهم او که در سالیان اخیر نوشته شده است، می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد: «توحید و تنوع دینی» (۲۰۲۰)، انتشارات کمریج، «تنوع دینی: ابعاد فلسفی و سیاسی» (۲۰۱۶)، انتشارات کمریج، «فراتر از ماده؛ چرا علم به متافیزیک نیاز دارد؟» (۲۰۱۵)، انتشارات تمپلتون، «برابری، آزادی و دین» (۲۰۱۲)، انتشارات آکسفورد، «دین در زندگی عمومی» (۲۰۰۸)، انتشارات آکسفورد.

یکی از ویژگی‌هایی که تریگ را درست‌کم‌درنظر بسیاری جذاب کرده است، گستره مطالعات و فعالیت‌های اوست. برای نمونه، وی افزون‌بر مباحث رایج فلسفه دین، در شناخت اندیشه‌ها و آثار ویگنشتاین بسیار توانمند است و در ۸۰ سالگی، تسلط خیره‌کننده‌ای بر آرای فیلسوف اتریشی دارد. در طول مصاحبه بارها به کتاب‌های ویگنشتاین آدرس می‌دهد و چندبار نیز برای دقیق‌تر گفتن مطالبش به آنها رجوع می‌کند و مطالب را از روی کتاب می‌خواند. وی علاوه‌بر فلسفه دین، در فلسفه علم و ذهن و برخی زمینه‌های فلسفی دیگر نیز دستی بر آتش دارد. آنچه در ادامه می‌آید، گفت‌وگویی صمیمانه با پروفسور تریگ است.

۱۱۱

پروفسور تریگ، پیش از هر چیز اجازه دهید، برای شروع بحث کمی از دوران کودکی، محیط خانوادگی و تأثیر آن در زندگی علمی خود بگویید و اینکه از چه سنی به فلسفه علاقه‌مند شده و تصمیم گرفتید به شکل حرفه‌ای آن را دنبال کنید؟

خب من در خانه‌ای با روحيات کاملاً مسیحی بزرگ شدم. پدرم یک روحانی مسیحی بود و ازاین‌رو، زمینه‌ای مشخص و روشن برای من وجود داشت. اما به‌شخصه علاقه بسیاری به فلسفه و دین داشتم. البته این علاقه تا پیش از اینکه پا به دانشگاه آکسفورد بگذارم، علاقه‌ای عمومی و در اندازه خواندن کتاب‌های فلسفی غیرتخصصی بود. ورود من به دانشگاه و تحصیلاتم همزمان با فعالیت‌های ا.ج. آیر فیلسوف مطرح پوزیتویست بود. آیر در آن زمان به‌دلیل بحث‌های مرتبط با پوزیتویسم منطقی، شهرت بسیاری پیدا کرده بود. در آن دوره به‌واسطه تلاش‌های حلقه وین و فیلسوفان برجسته پوزیتویست، تجربه‌گرایی قدر و اهمیت زیادی داشت و بنا بود که تحقیق‌پذیری، ملاک و معیاری برای فلسفه باشد. به‌یاد دارم در ۱۹۶۰ زمانی که مشغول تحصیل بودم، بحث بر سر این بود که «ماه» چه ویژگی‌هایی دارد، اما زمان هنوز کسی پا به‌ماه نگذاشته بود. از طرفی طبق فضای علمی حاکم، مادامی که چیزی را ندیده‌ایم و آن را آزمایش نکرده و اثبات‌پذیری‌اش را نستجیده‌ایم، آن چیز قابل درک و شناخت نیست و درواقع وجود ندارد. بنابراین سخن گفتن از چنین چیزهایی بیهوده است. از طرفی، من همواره نسبت به این ایده و رویکرد شک داشتم، پرسش اصلی‌ام این بود که ورای تجربه چه واقعیتی نهفته است؟ آیا همه چیز تنها همین تجربه است؟ پرسش‌هایی از این دست پیوسته ذهنم را می‌خلید و به‌دنبال راه‌حلی فلسفی برای پرسش‌هایم بودم.

یکی از دلایل مهم من برای فلسفه‌ورزی این بود که نشان دهم چرا افرادی نظیر آیر اشتباه می‌کنند؛ چرا که با تفکری که آیر و بسیاری از پوزیتویست‌ها داشتند، بخش زیادی از زمینه‌های زندگی انسان‌ها از میان برداشته می‌شد، نه‌تنها دین، که اخلاقیات، زیبایی‌شناسی و بسیاری دیگر از امور از بیسن می‌رفت و این امری خطرناک بود. در باب تحصیلاتم نیز باید بگویم رساله دکتری من در باب فلسفه ذهن و بحث مفهوم «دره» بود؛ واکاوی و شناخت مفهوم درد. نگاهی نیز به آرای ویگنشتاین در این زمینه داشتم. جالب است که این موضوع هنوز هم بحث مهم و تازه‌ای است. نخستین نوشته من پیرامون دین نیز در باب رابطه دلیل و تعهد بود. در آنجا سعی کردم از اهمیت پایه‌های عقلانی بگویم. برای من مضمون عقلانیت بسیار اهمیت داشت و اگر به آثار من نگاه کنید، می‌بینید که این مضمون را از جنبه‌های گوناگونی بررسی کرده‌ام. رابطه دین و عقلانیت، علم و عقلانیت و دیگر مطالبی که گواه دغدغه‌ام در باب عقلانیت است. از دیگر مباحثی که همواره ذهنم را درگیر می‌کند، بحث نسبی‌گرایی است. بحث مهمی که باید جوانب مختلف آن را خوب سنجید. مباحث فلسفه اخلاق نیز در زمره علاقم‌بوده است و نوشته‌های مختلفی در این زمینه منتشر کرده‌ام. اما سال‌های اخیر بیشتر در باب تنوع دینی و آزادی نوشته‌ام. به‌گمانم یکی از مهم‌ترین جنبه‌های ما آدمیان، آزادی است. بنابراین تلاش کرده‌ام در نوشته‌های اخیر خود به رابطه آزادی، دین و دیگر زمینه‌ها بپردازم و امیدوارم که مطالبم برای خوانندگان سودمند واقع شود.

شما سال‌هاست که در زمینه فلسفه دین تدریس می‌کنید و قلم می‌زنید، به‌عنوان یک فیلسوف، چه تعریفی از فلسفه دین ارانه می‌دهید؟

این‌گونه پرسش‌ها واقعا دشوارند. تعریف دقیق و جامعی وجود ندارد که مورد قبول و پسند همگان افتد. ولی به هرحال، به گمان من در وهله نخست باید به این موضوع اشاره کرد که فلسفه دین یک گام عقب‌تر از نوع‌های مختلف باورهای دینی یا دین و مذهب مشخصی می‌ایستد. باری، فلسفه دین نقاط مشترکی با الهیات فلسفی دارد اما یک فیلسوف در رشته فلسفه دین، دفاع از دین مشخصی را در مسیر علمی خود پیش فرض نگرفته، این فلسفه ناظر به همه ادیان است و پایه‌ها و مبادی آنها را می‌نگرد. به گمانم فلسفه یک تمرین عقلانی است و فلسفه دین نیز از این قاعده جدا نیست. در فلسفه به‌دنبال دلایلی هستیم که برای همه افراد، فارغ از رنگ، ملیت، پوست و جنسیت آنها، عقلانی به نظر برسد. بنابراین باید بتوانیم میان ادیان نیز به شیوه‌ای کاملاً عقلانی و معتبر گفت‌وگو داشته باشیم. بازهم می‌گویم فلسفه دین، ربطی به دین مشخصی ندارد بلکه یک تمرین و تلاش عقلانی است برای فهم بهتر دین و مبانی آن.

پروفسور تریگ، می‌دانم که پرسشم شاید قدری دقیق و علمی نباشد، اما به نظر شما فلسفه دین چه آینده‌ای پیش‌روی خود دارد؟

(می‌خندد) امیدوارم آینده خوبی داشته باشد. به‌گمانم اگر این دغدغه که دین برای حیات اجتماعی بشر موضوعی ضروری است، پیش‌تر از پیش جدی تلقی شود، خودبه‌خود فلسفه دین نیز بیشتر از پیش اهمیت می‌یابد. برخی مردم گمان می‌کنند که چون امروزه دین آن جایگاه و پایگاه سابق را در میان برخی جوامع ندارد، بنابراین فلسفه دین نیز بی‌اهمیت شده است. این‌گونه مساله را دیدن، اشتباهی آشکار است.

به نظر شما نقش یک فیلسوف دین در جامعه چه می‌تواند باشد؟

بگذارید این‌طور پاسخ دهم، در نگاه من کسی که با فلسفه سروکار دارد به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند دین را به‌عنوان بخش مهمی از زندگی بشری نادیده بگیرد. به گمانم بخشی از سوال شما به موضوع مهم دین در زندگی عمومی برمی‌گردد. دلایل درست و معتبر فلسفی می‌توانند در این ماجرا نقش مهمی ایفا کنند. البته این مساله بستگی به جامعه نیز دارد، در برخی کشورها این مساله و به تبع آن نقش فلسفه و فیلسوف پررنگ‌تر است و در برخی کشورها چنین نیست. برای نمونه من فکر می‌کنم فیلسوفان در انگلستان جایگاه و اهمیت کمتری نسبت به برخی کشورهای دیگر دارند.

رابطه دین و عقلانیت یکی از موضوعات اساسی در فلسفه دین و همواره مورد پیگیری و علاقه شما بوده است، کتابی نیز با همین نام یعنی «عقلانیت و دین» نگاشته‌اید، لطفاً در باب این رابطه، بیشتر برای ما بگویید.

خب این پرسشی است که گستره وسیعی دارد و بعید می‌دانم بتوانم پاسخ دقیق و جامعی ارائه نمایم. من آن را نگاه خود را در این رابطه بارها در سخنرانی‌ها، مقالات و کتاب‌هایم گفته‌ام و می‌توانید به‌راحتی آنها را پیدا و مطالعه کنید. می‌دانید که عقلانیت باورهای دینی یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی است که فیلسوفان دین همواره با آن درگیر بوده‌اند. شناخت و تحلیل پایه‌های عقلانی دین یکی از موضوعات اثرگذار در دوره مدرن است. به نظر بنده، هر دینی سه ویژگی محوری دارد؛ دلایل، سنت و کتاب مقدس. در هر دینی باید این سه کنار هم آیند. برخی علاقه دارند تنها یکی از این سه ویژگی را پررنگ، و روی آن تأکید کنند که به نظر مسیری غلط را می‌پیمایند. اگر تنها بر یکی از این سه، برای نمونه تنها روی دلایل تأکید کنیم و از آن دو ویژگی دیگر غفلت بورزیم، خطا کرده‌ایم. اگر تنها روی کتاب مقدس تمرکز کنیم، در‌مواردی که باید دلیل و سنت نقش خود را ایفا کنند، به مشکلات بسیاری برمی‌خوریم. بنابراین این سه باید در کنار هم و یک میزان موردتوجه واقع شوند. گاهی دانشجویانی می‌پرسند که استاد چگونه می‌شود باورهای

دینی را به شکلی کاملاً عقلانی اثبات کرد؟ از آنها می‌پرسم معنای اثبات را برای من بگویید؟ آیا منظورتان اثباتی مانند اثبات در مسائل و نظریه‌های ریاضی است؟ مانند ۴=۲+۲؟ بنابراین نخست باید معنای این واژه را فهمید. البته می‌دانم که علاقه زیادی وجود دارد که وجود خداوند را نیز این‌گونه اثبات کنند. به نظر من باید به شکل دیگری به ماجرا نگاه کرد. ما استدلال‌های مختلفی می‌توانیم برای وجود خداوند بیاوریم. استدلال‌هایی از جنس‌های مختلف که در تاریخ فلسفه بسیار در باب آنها گفت‌و شنود شده است. استدلال‌های هستی‌شناختی، کیهان‌شناختی و... که پاره‌ای از آنها نیز واقعا استدلال‌های خوب و قانع‌کننده‌ای هستند. اما اثبات ریاضی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ ببینید ۲+۲=۴ را می‌توان اثبات کرد. اما حتی اگر بپذیریم که خداوند وجود دارد، بازهم نمی‌توان به همان شکل دو به‌علاوه دو، وجود خداوند را اثبات کرد. حقیقت را چگونه می‌توان مانند دو به‌علاوه دو اثبات کرد؟ بنابراین شاید نشود برای وجود خداوند اثباتی از جنس اثبات در ریاضیات آورد، اما استدلال‌های مختلف دیگری وجود دارد.

پروفسور شما در باب اخلاق نیز کار کرده و کتاب نوشته‌اید، رابطه میان اخلاق و دین از آن دسته موضوعاتی است که تاریخی به درازای تاریخ فلسفه دارد و اهمیت آن آشکار است. برخی از وابستگی دین به اخلاق می‌گویند و عده‌ای نیز اخلاق را وابسته به دین می‌دانند، دیدگاه شما در باب رابطه میان دین و اخلاق چیست؟

پاسخ کوتاه‌م این است که در نظر من دین، وابسته به اخلاق نیست. خب پیش‌تر نیز اشاره کرده‌ام که به عقیده من دین به گستره وسیعی از پرسش‌های مهم آدمی پاسخ می‌دهد. دین، زندگی و طبیعت آدمی را مدیریت و سازماندهی می‌کند. دین، نگاه ما را به نیازهای اصلی آدمی تنظیم می‌کند. اینها همه نقش محوری دین را روشن می‌سازد. باری، اخلاق و پرسش‌های اخلاقی نیز اهمیت زیادی دارند؛ چراکه آنها نیز در ارتباط با طبیعت آدمی‌اند. البته در نگاه من، انجام بسیاری از افعال اخلاقی توسط افراد، ریشه در نگاه دینی آنها دارد، به این بیان که شخص با خود می‌گوید این جهان خالق و سازنده‌ای دارد و هیچ چیز از چشم او پنهان نمی‌ماند و هر کار نتیجه‌ای دارد. ما همگی به‌راحتی برای خانواده خود و کسانی که دوست‌شان داریم، فداکاری و ازخودگذشتگی می‌کنیم. اما در برخی موارد نیاز هست برای کسی که نمی‌شناسیم نیز فداکاری کنیم. در اینجاچه دلیلی داریم؟ کسی که نگاه دینی دارد بهتر و راحت‌تر می‌تواند علایتی خویش را فدای دیگران کند. به هر رو، به باور من این اخلاق است که وابسته به دین است.

پروفسور، یکی از کتاب‌های دیگر شما که در سال ۲۰۰۸ منتشر شد، «دین در زندگی عمومی» نام دارد. به گمانم روی موضوعی بسیار حساس دست گذاشته‌اید، در پرتو این موضوع می‌توان به پرسش‌های مهم بسیاری در باب رابطه دین و اجتماع، رابطه دین و سیاست و... پاسخ داد، لطفاً در باب این کتاب و ایده نوشتن آن نیز صحبت کنید.

فکر می‌کنم خاستگاه و ایده اولیه این کتاب به ۲۰ سال پیش و زمانی که در پرینستون بودم، بازمی‌گردد. آن زمان ذهنم به‌شدت درگیر این مساله بود که رابطه دین و حیات اجتماعی چگونه است؟ رابطه دین و سیاست، رابطه دین و قانون، و چنین رابطه‌هایی را چگونه باید توضیح داد؟ این مساله، چالشی مهم نه‌تنها در غرب که در همه‌جای دنیااست. بسیاری در اینجا بر این عقیده‌اند که دین امری خصوصی است و به‌هیچ‌رو نباید وارد ساحت عمومی و اجتماعی زندگی مردم شود. دین به هیچ‌رو نباید وارد اجتماع و سیاست شود. برای نمونه در انگلستان برخی می‌گویند دین را نباید به پارلمان آورد. طبق این رویکرد پیروان هر دین باید به کلیسا، مسجد و عبادتگاه‌های خویش روند و به همان محیط اکتفا کنند. البته این مساله در کشورهای مختلف تفاوت دارد، اما نمی‌توان اهمیت و نقش دین را انکار کرد. شما به کشور آمریکا نگاه کنید، بسیار مهم است که رئیس‌جمهور منتخب چه دینی دارد؛ چرا که گرایش‌های دینی او به‌هرحال در برخی تصمیم‌هایش دخیل است. در این کتاب سعی کردم این مساله



رو مورد بررسی قرار دهم. فارغ از هر رویکردی، به گمان من دین آن اندازه در زندگی مردم اهمیت دارد که صدای آن در هر شرایطی شنیده شود.

شما در باب رابطه علم و متافیزیک نیز مطالعات و تحقیقات بسیاری داشته‌اید و برخی از آن ایده‌ها در کتاب «فراتر از ماده؛ چرا علم به متافیزیک نیاز دارد؟» در سال ۲۰۱۵ منتشر شده است. دغدغه شما برای نوشتن این کتاب چه بوده است؟

همان‌طور که پیش‌تر نیز در ابتدای گفت‌وگو اشاره کردم، بارقه‌های نخستین این کتاب در دوران تحصیل من و مواجهه‌ام با پوزیتویست‌ها شکل گرفت. آنها معتقد بودند هر چیزی که در قالب علم و تجربه نگنجد، معنایی ندارد. بنابراین واژه متافیزیک برایشان واژه‌ای زشت و زننده و کاملاً بی‌معنا بود. گزاره‌هایی مانند «خدا وجود دارد» افاده هیچ معنایی نمی‌کرد؛ چراکه اثبات‌پذیر نبود. تلاش من در این کتاب نشان‌دادن این نکته بود که متافیزیک نیز می‌تواند ایفاگر نقش خود باشد. می‌توان به شکلی عقلانی و معتبر از متافیزیک و تأثیر آن سخن گفت. من با دانشمندان زیادی در زمینه‌هایی نظیر فیزیک و شیمی و دیگر علوم، سخن گفتم‌ام. بسیاری از آنها می‌گویند تنها علم اهمیت دارد و این علم است که به شکل واقعی نتیجه‌بخش است. می‌گویند به این دستگاه‌های پیچیده نگاه کن، ببین که چگونه به کمک علم کار می‌کنند. علم همه آن چیزی است که ما نیاز داریم و... اما من از آنها در باب جنبه فلسفی ماجرا می‌پرسم، که چرا چنین است؟ چرا این اتفاقات شکل می‌افتد؟ اصلاً واقعیت چیست؟ آیا ورای این اتفاقات علمی حقیقتی وجود دارد؟ در این بحث‌های فلسفی برخی دانشمندان چیزی ذهن‌شان را می‌خلد و به تفکر بیشتر وادار می‌شوند. برخی از آنها حتی علاقه‌مند فلسفه می‌شوند. سعی من این است که این تلنگر، آگاهی و دست‌کم پرسش را در ذهن آنها به وجود آورم که آیا ورای ماده، چیزی است؟ به‌یاد دارم در دهه ۷۰ میلادی در کنفرانسی یکی از بهترین فیزیکدانان دنیا را دیدم. کسیمی بود که در باب سیاهچاله‌ها تحقیقات شگرفی انجام داده بود. درگیر گفت‌وگو شدیم. اواز مباحث علمی مرتبط با کار خود و اندازه‌گیری‌های خارق‌العاده در باب سیاهچاله‌ها و شگفتی‌های علم گفت و من نیز با دیدی فلسفی از ماهیت علمی کارهای او پرسیدم. سخن از چیستی و معنای واقعیت‌شد. آن‌زمان نیز گفتم که کار دانشمند کشف‌است نه خلق. دانشمندان با تحقیقات خودمی‌توانند کشفیاتی داشته باشند که بسیار مهم و ارزشمند است. اما درنهایت پرسش از مفهوم واقعیت و پرسش‌های بنیادینی از این‌دست، کار فلسفه است.

شما علاقه زیادی به آثار ویگنشتاین و تحلیل و بررسی آنها دارید، «ایمان‌گرایی ویگنشتاین» نیز یکی از موضوعاتی است که در فلسفه دین مطرح است و کسی مانند د.ز. فیلیپس سال‌ها در باب این موضوع کار کرده است. عده‌ای از شارحان ویگنشتاین بر این عقیده‌اند که می‌توان با درنظر گرفتن مفاهیم و استعاره‌هایی مانند بازی‌های زبانی و «صورت زندگی»، ویگنشتاین متاخر را به‌شکلی، مدافع دین درنظر گرفت، دیدگاه شما در این باب چیست؟

شما علاقه زیادی به آثار ویگنشتاین و تحلیل و بررسی آنها دارید، «ایمان‌گرایی ویگنشتاین» نیز یکی از موضوعاتی است که در فلسفه دین مطرح است و کسی مانند د.ز. فیلیپس سال‌ها در باب این موضوع کار کرده است. عده‌ای از شارحان ویگنشتاین بر این عقیده‌اند که می‌توان با درنظر گرفتن مفاهیم و استعاره‌هایی مانند بازی‌های زبانی و «صورت زندگی»، ویگنشتاین متاخر را به‌شکلی، مدافع دین درنظر گرفت، دیدگاه شما در این باب چیست؟

واقعی از نظر وی یکی از مسائل راهگشا در این زمینه است. ویگنشتاین متاخر، بازی زبانی دین را از بازی زبانی علم جدا می‌داند و از همین‌رو می‌گوید حق نداریم با همان معیاری که در بازی زبانی علم کار می‌کنیم، دین را داوری کنیم. اما اجازه دهید مثالی برای شما بزنم. من می‌توانم به شما بگویم که عاشق بازی کریکت هستم. بسیاری در دنیا به این بازی علاقه دارند و البته عده‌ای نیز از این بازی متنفرند. شما از من می‌پرسید چرا این بازی را دوست دارید؟ و من می‌گویم خب بازی زیبایی است. من نمی‌توانم برای شما استدلال متافیزیکی و عقلانی بیاورم که چرا چنین است. از طرفی به کسی که علاقه ندارد هم نمی‌توانم با دلیل بگویم چرا باید این بازی را دوست داشته باشی. بنابراین افراد یا این بازی را دوست دارند و بازی می‌کنند یا دوست ندارند و بازی نمی‌کنند. من به هیچ‌وجه نمی‌توانم بازی کریکت را موجه کنم. جایی برای توجیه عقلانی نیست. بنابراین و با توجه به این مثال، اگر نظر مرا بخواهید رویکرد ویگنشتاین در باب دین و استعاره بازی زبانی با نارسایی‌هایی روبه‌رو است. به گمانم گزاره‌هایی از نوشته‌های ویگنشتاین متاخر را باید با دقت بیشتری خواند. کتاب «در باب یقین» او بسیار مهم است و معمولاً کمتر به آن پرداخته می‌شود. اجازه دهید چند فقره از کتاب «در باب یقین» را برای شما بخوانم. به فقره ۶۰۸ به بعد دقت کنید؛ ویگنشتاین می‌گوید:

«آیا غلط است که طبق گزاره‌های فیزیک به افعال خود جهت دهیم؟ آیا باید بگویم دلیل خوبی برای این کار ندارم؟ آیا این درست همان چیزی نیست که آنها را «دلیل خوب» می‌نامیم؟ فرض کنیم به‌مردمی برمی‌خوریم که این را دلیل قاطعی ندانند. حال این را چطور مجسم کنیم؟ آنها به جای فیزیکدان با غیبگو مشورت می‌کنند. (و به این دلیل آنها را بدوی می‌نامیم) آیا غلط است که آنها با یک غیبگو مشورت کنند و توسط او راهنمایی شوند؟ اگر این را غلط بدانیم آیا مینا را بازی زبانی خود قرار نداده و به مقابله با بازی زبانی آنان برخاسته‌ایم؟ و آیا برحقیم یا بر خطا که با آن مقابله کنیم؟ البته از روش برخورد ما با همه‌جور شعاری حمایت خواهد شد. جایی که دو اصلی به هم برمی‌خورند که نمی‌توانند با یکدیگر سازگار باشند، در این صورت هرکس دیگری را ابله و مرتد می‌شمارد.»

از این دست عبارات در کتاب «در باب یقین» زیاد است و من می‌توانم ساعت‌ها آن را تحلیل و بررسی کنم. نمونه‌ای دیگر به شما بگویم. فقره ۱۰۶ از این کتاب را نیز ملاحظه کنید. بسیار جالب است. ویگنشتاین مثال ماه می‌زند. او می‌گوید فرض کنید شخص بزرگسالی به یک کودک بگوید که من به ماه رفته‌ام. کودک داستان را برای من تعریف می‌کند و من به او می‌گویم آن مرد شوخی کرده و هیچ‌کس تاکنون به ماه نرفته است. اگر کودک اصرار ورزد که شاید روشی برای رفتن به ماه هست که من نمی‌دانم، چه پاسخی باید به او دهم؟ چه پاسخی باید به بزرگسالان قبیله‌ای دهم که باور دارند آدم‌ها گاهی به ماه می‌روند و البته این را هم قبول دارند که نمی‌توان با وسایل عادی به آنجا رفت؟ البته یک کودک معمولاً به چنین باوری پایبند نمی‌ماند و آنچه ما با جدیت به او می‌گوییم، کم‌کم او را متقاعد می‌سازد. ویگنشتاین در فقره بعد می‌گوید آیا این کاملاً شبیه روشی نیست که با آن می‌توان کودکی را به خدا یا نبود خدا معتقد ساخت؟

البته این را بگویم، تا زمانی که ویگنشتاین زنده بود، کسی ماه را ندیده بود و سال‌ها بعد که مرگ او انسان توانست پا به ماه بگذارد. نکته این است که گاهی اصلاً ما جراجا رطبی به بازی زبانی ندارد، مساله اصلی این است که حقیقت چیست. مساله واقعیتی است که مستقل از ما وجود دارد. به هرحال رابطه دین و عقلانیت از منظر ویگنشتاین متاخر باید با تأمل بیشتر و نگاه به همه آثار او مورد ازبایی قرار گیرد. در این‌باره سخن بسیار است و من نیز ایده‌های مختلفی دارم که به‌نظرم زمان این گفت‌وگو اجازه طرح آنها را نمی‌دهد.

معنای زندگی یکی از مباحثی است که در فلسفه اهمیتی محوری دارد. از دیدرباز تاکنون این موضوع محل بحث میان فیلسوفان است، به نظر شما دین چه نقشی برای ایجاد معنا در زندگی بشر بازی می‌کند؟

این پرسش بسیار مهم است. پاره‌ای از اوقات دانشجویان فلسفه می‌گویند، ما فلسفه می‌خوانیم چون به‌دنبال معنایی برای زندگی‌مان هستیم. من پروای آن دارم که فلسفه به‌سختی و کندی این هدف دانشجویان را برآورده سازد. اما دین به زندگی هدف و معنا می‌دهد و این نکته‌ای ضروری است. یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های من درباره جامعه‌های غربی این است که مردمان برخی خاستگاه‌های تاریخی خود را فراموش کرده‌اند و همچنین بسیاری از آنها معنای چندانی برای زندگی خود متصور نیستند، این امری بسیار خطرناک است؛ چرا که به عقیده شخصی من بدون داشتن معنا، زندگی دشوار است. همه افراد، هدف و معنایی برای زندگی نیاز دارند و این هدف و معنا را به نظر من دین می‌تواند تأمین کند. در دین خدایی وجود دارد که نظم امور به دست اوست. زندگی را برای بشر ساختارمند می‌کند، که بسیار نکته محوری‌ای است. در برخی جوامع در دنیای مدرن گرایش به نسبی‌گرایی وجود دارد که به گمان من درنهایت به پوچ‌گرایی می‌رسد. وقتی به درصد مصرف روانگردان‌ها و مخدرها نگاه می‌کنید می‌توان گفت یکی از علل اساسی آن بی‌معنایی و پوچی است. این رویکردهای جدید پیامدهای ویران‌کننده بسیاری دارد. هرگاه این نیاز طبیعی بشر، یعنی معنا و هدف، از زندگی افراد رخت بربرند، باید منتظر تبعات ویران‌کننده آن باشیم.